

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آیات دال بر لزوم تمسک به عمومات و اطلاقات

به نظر ما به اطلاق و عمومات موجود در قرآن و سنت می‌توان برای مصادیق جدید اعم از اطلاق لفظی و مقامی می‌توان تمسک نمود و اشکالات مطرح شده وارد نیستند.

علاوه بر این‌که از حیث صناعت اصولی تمسک به اطلاق تام است گاهی به آیات قرآن کریم یا روایات نقل شده از حضرات معصومین علیهم السلام نیز برای مدعای مذکور استشهاد می‌شود؛ به این بیان که از برخی ادله چنین استفاده می‌شود که اطلاقات شامل تمامی مصادیق اعم از مصادیق موجود و مصادیق تا روز قیامت است.

از جمله آیاتی که می‌توان در این مسئله به آن استناد نمود، آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»<sup>[1]</sup> «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»<sup>[2]</sup> است. مقصود از امام مبین همان لوح محفوظ است که قرآن کریم نیز تنزل یافته آن می‌باشد.

بررسی آیه 89 سوره مبارکه نحل

کیفیت استدلال به آیه اول از این قرار است که چون قرآن کریم تبیان لکل شیء می‌باشد پس نسبت به موضوعاتی که تا روز قیامت محقق می‌شوند قرآن کریم باید بیان داشته باشد اعم از این‌که به آن تصریح شده باشد یا از اطلاق و عموم آن چنین استفاده‌ای شود. در مسئله محل بحث ما نیز باید شامل تمامی عقود جدید نیز باشد و در غیر این صورت لازم می‌آید که قرآن کریم تبیان لکل شیء نباشد.

توضیح مطلب این‌که طبق نظر اکثر در آیه اول «واو» استیناف بوده و در نتیجه معنای آیه چنین است: کتابی با چهار خصوصیت نازل شده‌است: تبیان، هدایت، رحمت و بشارت که محل بحث تعبیر «تبیان لکل شیء» است.

آلوسی به نقل از ابن عطیة در مورد تبیان می‌گوید: تبیان اسم مصدر است نه مصدر و این صیغه در اسماء بسیار کم است؛ در نتیجه تبیان اسم قرآن کریم می‌شود همان‌گونه که نام تفسیر مرحوم شیخ نیز به تبیان نام‌گذاری شده‌است.

در ادامه از قول ابن مالک چنین نقل می‌کند: « جاء على تفعال بالكسر و هو غير مصدر رجل تكلام و تلقام و تلعب و تمساح للكداب و تضراب للناقة القريبة بضراب الفحل و تمراد لبیت الحمام و تلفاف لثوبين ملفوفين و تجفاف لما تجلل به الفرس و تهواء لجزء ماض من الليل و تنبال للقصير اللئيم و تبارك لموضعين، و زاد ابن جعوان تمثال و تيفاق لموافقة الهلال.»

در ادامه از قول ابوجعفر النحاس می‌گوید: «لیس فی کلام العرب علی تفعال إلا أربعة أسماء و خامس مختلف فیه یقال تبیان و یقال لقلادة المرأة تقصار و تعشار و تبارک و الخامس تمساح.»

وی در ادامه می‌گوید: معروف این است که تبیان مصدر باشد و اسم مصدر نیست؛ در نتیجه نمی‌توان قرآن کریم را به تبیان نام‌گذاری نمود.<sup>[3]</sup>

البته برخی «واو» را حالیه می‌دانند چون قبل از آن تعبیر «وَبَوْمَ تَبَعْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» ذکر و در آن اشاره به وجود شاهی از خود هر امت و در روز قیامت شده‌است. در مورد امت اسلام نیز وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان شاهد حاضر خواهد شد. در احوال آن حضرت نقل شده که وقتی ایشان این آیه و تعبیر «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا» را تلاوت می‌کردند چشمان مبارکشان پر از اشک می‌شد.

نکته دیگر در آیه محل بحث این است که تبیان بودن قرآن کریم تنها اختصاص به مسائل مربوط به دین اعم از اعتقادات، اخلاقیات و احکام دارد یا عمومیت داشته و شامل تمامی مسائل می‌شود که از ظاهر و یا باطن قرآن کریم توسط افرادی خاصی قابل برداشت است. آلوسی در این بحث نظریه اول را پذیرفته و می‌گوید: آیه اختصاص به امور متعلق به دین دارد.<sup>[4]</sup>

در مقابل از عبارات مرحوم علامه طباطبایی چنین استفاده می‌شود که ایشان متمایل به نظریه دوم هستند که در قرآن کریم تمام مسائل ذکر شده‌است. ایشان ابتدا می‌فرماید: از آن‌جا که مفسرین، قرآن کریم را کتاب هدایت برای عامه مردم می‌دانند پس مقصود از «کل شیء» هر چیزی است که به مسئله هدایت بازگشت می‌کند و مردم به آن احتیاج دارند اعم از این‌که موضوع آن مربوط به مبدأ، معاد، اخلاق، شرائع، قصه و مواظ باشد و تمام این‌ها مربوط به صفت عام قرآن کریم است. اما قرآن مجید صفاتی خاص مربوط به مسلمانان نیز دارد که عبارت از رحمت، هدایت و بشارت است.

ایشان در ادامه می‌فرماید: اگر تبیان به کلام معهود، الفاظ، عبارات و ظواهر برگردانده شود تنها مسائل کلی که ذکر شد قابل برداشت. اما با توجه به روایاتی که طبق آن‌ها علم ما کان و ما یکون در قرآن کریم وجود دارد و با فرض صحیح بودن آن‌ها، باید از دلالت لفظی عبور کرده و به سایر راه‌های کشف مقصود که فهم متعارف به آن‌ها راه ندارد نیز تمسک نمود تا به اسراری که ورای الفاظ وجود دارد دست یابیم.

مرحوم علامه سپس می‌فرماید: موضوع آیات محل بحث مربوط به اصول سه گانه توحید، نبوت و امامت بوده و «واو» در این آیه مفید استیناف نیست بلکه حال از ضمیر خطاب ذکر شده در «جئنا بک» می‌باشد. البته این اختلاف که در جمله حالیه شروع شده با فعل ماضی، باید حرف «قد» در تقدیر باشد یا نباشد تفاوتی در این معنا ندارد.<sup>[5]</sup>

آلوسی نیز در تفسیر «واو» را حالیه دانسته و می‌گوید: «و جوز غیر واحد کونه حالا بتقدیر قد، و ذکر بعض الأفاضل أن قوله تعالى: وَ جِئْنَا بِكَ إلخ إن کان کلاماً مبتدأ غیر معطوف علی قوله سبحانه: تَبَعْتُ وَ شَهِيداً حالا مقدرة فلا إشكال فی الحالیه.»<sup>[6]</sup> البته احتمال مذکور بنابراین است که «جئنا بک» معطوف برای «تبعث» قرار داده نشود؛ در نتیجه آیه باید این چنین و بدون وقفه باید خوانده شود «و جئنا بک شهیداً علی هولاء و نزلنا علیک الکتاب.»

به نظر ما احتمال استیناف و حالیه بودن بسیار بعید است چون پذیرش عدم ارتباط با مطالب قبل سخت است و حالیه بودن نیز طبق نظر مشهور علمای نحو نیاز به تقدیر دارد، پس بهتر است جمله «و نزلنا علیک الکتاب» تعلیل برای شاهد بودن حضرت رسول صلوات الله علیه و آله باشد؛ به این بیان که گاهی می‌گویند آن حضرت بواسطه علم و عصمتی که از جانب خدای متعال به ایشان اعطا شده‌است هیچ حجابی بین او و اعمال مردم وجود ندارد پس شاهد است.

اما گاهی گفته می‌شود بواسطه این‌که خدای متعال قرآن کریم را که تبیان لكل شیء است را به آن حضرت نازل نموده، آن حضرت به عنوان شاهد قرار داده شده‌است نه این‌که شاهد بودن امری تکوینی باشد؛ در نتیجه چون معیار اعمال مردم از حیث صحت و فساد یا حق و باطل یا جواز و عدم جواز یا فساد و صلاح در قرآن کریم ذکر شده‌است پس می‌توان اعمال را با این معیارها تطبیق نمود و رستگاری یا عدم آن‌را تشخیص داد، همان‌گونه که پرونده انسان در روز قیامت ماهیت علمکرد وی را مشخص می‌سازد. در مقابل اگر قرآن کریم تبیان نباشد تشخیص اعمال مردم به عهده خدای متعال در روز قیامت است.

البته این‌که مرحوم علامه «واو» را حالیه دانست در نهایت منجر به تعلیل خواهد شد و ای کاش ایشان به این مسئله تصریح داشت چون استفاده تعلیل از جمله مذکور دارای اهمیت است.

ضمن این‌که از تعبیر «نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لكل شیء» چنین استفاده می‌شود که تبیان بودن قرآن کریم به این معنا نیست که هر شخصی بتواند به هر آیه از آن برای هر مطلبی تمسک نماید، بلکه نیاز به مبین داریم همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید: «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>[1]</sup>

به بیان دیگر ظاهر آیات محل بحث این است که قرآن کریم نازل شده و قدرتی به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله اعطا شده‌است که آیات را برای مردم تبیین نماید. اما با توجه به مطالبی که ذکر شد مسئله ریشه‌ای می‌شود به این بیان که چون قرآن کریم تبیان لكل شیء و برای پیامبر اسلام است، پس قهراً آن حضرت و ائمه علیهم السلام مبین آیات الهی می‌باشند.

## وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. نحل، 89.

[2]. یس، 12.

[3]. «قال ابن عطية: هو اسم و ليس بمصدر، و هذه الصيغة أيضا في الأسماء قليلة، فعن ابن مالك أنه قال في نظم الفرائد: جاء على تفعال بالكسر و هو غير مصدر رجل تكلام و تلقام و تلعب و تمساح للكذاب و تضراب للناقة القريبة بضراب الفحل و تمراد لبیت الحمام و تلفاف لثوبين ملفوفين و تجفاف لما تجلل به الفرس و تهواء لجزء ماض من الليل و تنبال للقصير اللئيم و تعشار و تبراك لموضعين، و زاد ابن جعوان تمثال و تيفاق لموافقة الهلال، و اقتصر أبو جعفر النحاس في شرح المعلقات على أقل من ذلك فقال: ليس في كلام العرب على تفعال إلا أربعة أسماء و خامس مختلف فيه يقال تبیان و يقال لقادة المرأة تقصار و تعشار و تبراك و الخامس تمساح و تمسح أكثر و افصح انتهى، و المعروف أن تبیاناً مصدر و ليس باسم.» روح المعاني، ج 7، ص: 451 و 452.

[4]. روح المعاني، ج 7، ص: 452.

[5]. «و إذ كان كتاب هداية لعامة الناس و ذلك شأنه كان الظاهر أن المراد بكل شيء كل ما يرجع إلى أمر الهداية مما يحتاج إليه الناس في اهتدائهم من المعارف الحقيقية المتعلقة بالمبدأ و المعاد و الأخلاق الفاضلة و الشرائع الإلهية و القصص و المواعظ فهو تبیان لذلك كله. و من صفته الخاصة أي المتعلقة بالمسلمين الذين يسلمون للحق أنه هدى يهتدون به إلى مستقيم الصراط و رحمة لهم من الله سبحانه يحوزون بالعمل بما فيه خير الدنيا و الآخرة و ينالون به ثواب الله و رضوانه، و بشرى لهم يبشرونهم بمغفرة من الله و رضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم. هذا ما ذكره و هو مبني على ما هو ظاهر التبیان من البیان المعهود من الكلام و هو إظهار المقاصد من طريق الدلالة اللفظية فإننا لا نهتدي من دلالة لفظ القرآن الكريم إلا على كليات ما تقدم، لكن في الروايات ما يدل على أن القرآن فيه علم ما كان و ما يكون و ما هو كائن إلى يوم القيامة، و لو صحت الروايات لكان من اللازم أن يكون المراد بالتبیان الأعم مما يكون من طريق الدلالة اللفظية فعمل هناك إشارات من غير طريق الدلالة اللفظية تكشف عن أسرار و خبايا لا سبيل للفهم المتعارف إليها. و الظاهر على ما يستفاد من سياق هذه الآيات المسوقة للاحتجاج على الأصول الثلاثة:

التوحيد و النبوة و المعاد، و الكلام فيها ينعطف مرة بعد أخرى عليها أن قوله: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» إلخ، ليس باستئناف بل حال عن ضمير الخطاب في «جِئْنَا بِكَ» بتقدير «قد» أو بدون تقديرها۔ على الخلاف بين النحاة في الجملة الحالية المصدرة بالفعل الماضي. «الميزان في تفسير القرآن، ج12، ص: 324 و 325.

[6]. روح المعاني، ج7، ص: 451.

[7]. نحل، 44.